**جلسه 83-195**

**سه‌شنبه – 22/12/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به حرمت نظر به بدن اجنبیه است بدون شهوت.

تارة بحث می‌‌شود در نظر به وجه و کفین و تارة بحث می‌‌شود به غیر وجه و کفین بخواهند نگاه بکنند.

اما نظر به غیر وجه و کفین از مسلمات هست که جایز نیست. بلکه مرحوم شیخ انصاری ادعای ضرورت فقه کرده، بیشتر از اجماع.

منتها شما می‌‌دانید چه اجماع چه ضرورت دلیل لبی است، اطلاق ندارد. آیا به قدمین نمی‌شود نگاه کرد یا می‌‌شود نگاه کرد؟ آیا به گلوی زن و زیر چانه زن می‌‌شود نگاه کرد یا نمی‌شود نگاه کرد؟ از دلیل لبی نمی‌شود حکم این‌ها را فهمید. و لذا این دلیل اخص از مدعی هست.

دلیل دوم آیه شریفه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم هست که مشهور گفته‌اند که دلیل است بر عدم جواز نظر و مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌‌کند متعلقش نساء باشند و لو به قرینه تقابل با و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن.

آقای خوئی فرموده که آیه ظهور دارد در حرمت نظر.‌ شأن نزول آیه که همان صحیحه سعد اسکاف هست که راجع به نظر آن جوان انصاری است، مؤید همین تفسیر هست.

ایشان خلاف این را اختیار کرد، حالا چه جور شده اینجا این را فرموده؟ ایشان از آیه شریفه ترک نظر نفهمید، ‌ترک طمع فهمید. فرمود: یغضوا من ابصارهم یعنی چشم‌پوشی بکنند از زنان غیر همسرشان. یعنی به آن‌ها چشم نداشته باشند مثل این‌که می‌‌گوییم به مال مردم چشم نداشته باشید. ایشان این‌طور معنا کرد که می‌‌شود حرمت نظر بشهوة. و الا کسی که بطور عادی نگاه به یک زنی بکند که معنایش طمع در او نیست، معنایش چشم دوختن به او نیست به معنای التذاذ.

صحیحه سعد اسکاف هم که موردش نظر بشهوة بود. دنبال آن زن راه افتاده بود که امر به معروف و نهی از منکرش بکند؟ آنقدر دنبال او راه افتاد که وقتی که استخوانی که از دیوار خانه‌ای بیرون آمده بود سرش را شکافت متوجه نشد تا آن زمانی که آن زن دور شد و غائب شد ناگهان این جوان دید سرش خون‌آلود است. موردش نظر بشهوة است.

حالا سند این روایت سعد اسکاف که آقای خوئی تعبیر کردند به صحیحه قابل بررسی است. شیخ طوسی دارد صحیح الحدیث راجع به سعد اسکاف. ولی مرحوم نجاشی دارد یعرف و ینکر. آقای خوئی می‌‌فرمایند که صحیح فی الحدیث یعنی شخص ثقه‌ای هست. یعرف حدیث و ینکر یعنی گاهی برخی از احادیثی که نقل کرده است احادیث شاذه هست، خلاف مبنای مشهور بین شیعه هست.

خود آقای خوئی در معجم رجال الحدیث در برخی موارد فرموده است که ضعیف فی الحدیث به معنای تضعیف نیست. ضعیف فی الحدیث اما ثقة فی نفسه. حالا چه جور شد ضعیف فی الحدیث دلیل بر تضعیف نیست، معنایش این است که حدیثش مشکل دارد، حدیث‌هایی را نقل می‌‌کند که مرسل است و اعتبار ندارد یا متنش مشکل دارد اما صحیح فی الحدیث دلیل بر این است که این شخص ثقه است؟ ضعیف فی الحدیث کاری به وثاقت و عدم وثاقت شخص ندارد اما صحیح فی الحدیث کار دارد به وثاقت شخص؟

[سؤال: ... جواب:] یعنی احادیثش احادیث خوبی هست. ... آخه خود آقای خوئی این اشکال را کرده است. یعنی شما می‌‌فرمایید فرق است بین ضعیف فی الحدیث با صحیح فی الحدیث‌، ضعیف فی الحدیث ممکن است خودش ثقه باشد ولی ضعیف باشد در حدیث ولی صحیح فی الحدیث حتما باید خودش هم ثقه باشد؟

کلام در این است که چه جور جمع می‌‌کنید بین صحیح فی الحدیث با یعرف حدیثه و ینکر؟ یعرف حدیثه و ینکر با صحیح فی الحدیث کانه گفته ضعیف فی الحدیث، ‌یعرف حدیثه و ینکر یعنی ضعیف فی الحدیث این گفته صحیح فی الحدیث. ممکن است کسی بگوید که عرف بین این‌ها تنافی می‌‌فهمد.

و لکن لقائل ان یقول که بعید نیست که وقتی عرف این دو کلام را بشنود تنافی و لو بدوا باشد اما این‌جور تفسیر کند که یعرف حدیثه و ینکر برخی از احادیثش منکر است اما صحیح فی الحدیث، بگوید جمع می‌‌کنیم بین این دو تعبیر و لو از دو نفر صادر شده است یکی از نجاشی است دیگری از شیخ.

بهرحال اشکال به این تعبیر آقای خوئی اشکال وجیهی هست که شما بین یعرف حدیثه و ینکر با صحیح فی الحدیث چه جور جمع می‌‌کنید؟ خب یکی معنایش این است که ضعیف فی الحدیث یکی معنایش این است که صحیح فی الحدیث‌، چه جور با هم جمع می‌‌کنید؟

و اتفاقا در یک جایی آقای خوئی فرموده که ضعیف فی الحدیث با توثیق دیگران تعارض می‌‌کند. در یک جا این‌جور دارد در بعضی جاها خلافش را گفته در معجم.

[سؤال: ... جواب:] یعرف حدیثه و ینکر یعنی برخی حدیث هایش منکر است. برخی که به مقدار متعارف که همه حتی زراره هم همین‌طور است برخی حدیث هایش منکر است. حدیث‌هایی نقل می‌‌کنند از زراره که دلیل بر جبر است. ینکر حدیثه نادرا که مهم نیست، ‌مهم این است که این شخص ینکر حدیثه اکثر من فرض نادر. این عبارت اخری از این است که ضعیف فی الحدیث آن وقت چه جور با ضعیف فی الحدیث جمع می‌‌کنید. این اشکال، اشکال خالی از وجه نیست و لکن عرض کردم لقائل ان یقول که عرف بین این دو تعبیر جمع می‌‌کند می‌‌گوید بله، احادیثش احادیث منکر بیش از حد متعارف دارد و لکن شیخ طوسی وقتی می‌‌گوید صحیح فی الحدیث پس مقصودش این است که خودش شخص دروغگویی نیست.

ما البته استدلال به این آیه را از این جهتی که آقای خوئی اشکال کرده در جاهای دیگر، مثل کتاب نکاح که فرمود یغضوا یعنی ترک طمع، ما این اشکال را قبول نداریم. ما می‌‌گوییم ظاهر یغضوا من ابصارهم ترک نظر هست.

و لکن دو اشکال دارد استدلال به این آیه بر حرمت نظر به اجنبیه:

اشکال اول این است که گفته می‌‌شود مِن مِن تبعیضیه است. آیه دلالت نمی‌کند بر ترک نظر مطلقا. یغضوا من ابصارهم. اولا مِن گفته‌اند مِن تبعیضیه است یعنی بعض نظر را ترک کند نه کل نظر را. آن نظری که بشهوة است را ترک کند. اما بعض نظر را که نظر به جسد اجنبیه است ما عدی العورتین و بدون شهوت از آیه استفاده نمی‌شود که آن را هم باید ترک کند.

[سؤال: ... جواب:] گفته می‌‌شود مِن مِن تبعیضیه است. یغضوا من ابصارهم یعنی یترکوا بعض النظر، حالا یا به لحاظ انواع نظر تبعیض بشود‌، ‌بعض انواع نظر حرام باشد بعضی حلال یا به لحاظ منظورالیه‌، بعضی از مواضع جسد حرام باشد نظر به آن مثل عورتین و بعضی مواضع جسد حلال باشد مثل قدمین مثلا. مِن تبعیضیه اگر بود یعنی ترک کنند بعض نظر را. حالا عرض کردم بعض نظر تبعیض به لحاظ انواع نظر باشد یا به لحاظ افراد منظورالیه. ... اطلاق ندارد. بعض نظر را ترک کنند، آن بعض نظر چیست؟ چه می‌‌دانیم.

این را ما جواب دادیم. گفتیم ظاهر آیه مِن تبعیضیه نیست، ‌ظاهر آیه این است که مِن قید غض است. غض منه یعنی نقص منه. اصلا نقصان با مِن متعدی می‌‌شود احیانا. نقص منه، خفض منه. اغضض من صوتک یعنی انقص من صوتک، یغضوا من ابصارهم یعنی ینقصوا و یخفضوا من ابصارهم. و لذا ظاهر مِن مِن تبعیضیه نیست. و لکن این مقدار کافی نیست برای جواب. چرا؟ برای این‌که گفته می‌‌شود درست است که می‌‌گویید مِن تبعیضیه نیست ولی خود مفهوم غض من البصر یعنی نقص من البصر. فرق است بین غمض البصر و بین غض البصر حالا با من بیاید یا بدون من‌، مهم نیست. غض یعنی نقصان، ناقص کنید نظر را، نمی‌گوید نابود کنید نظر را. گفته می‌‌شود که و لو مِن تبعیضیه نباشد اما خود معنای غض منتج تبعیض است.

به نظر ما جواب این مطلب هم این است که خلاف متفاهم عرفی است که غض من بصره که در روایات هم هست که مثلا غضوا ابصارکم، ‌در دخول در حمام هست که لاتدخله الا بازار و غض بصرک، این یعنی نگاه نکن. منتها نگاه نکرده به طرف مقابل به این است که انسان نگاهش را پایین بیندازد نه این‌که چشمانت را ببندد. چون نگاهش را پایین می‌‌اندازد برای همین می‌‌گویند نگاهش را کوتاه کرد، پایین انداخت. نگاهت را پایین بینداز اگر یک شخص دارد به نامحرم نگاه می‌‌کند به او بگویید نگاهت را پایین بینداز یعنی چه؟‌ یعنی نگاه نکن. بله با چشمانت را ببند فرق می‌‌کند، ‌نگاهت را پایین بینداز به معنای چشمانت را ببند نیست ولی یعنی به طرف مقابل نگاه نکن.

و لذا این اشکال اول که مِن تبعیضیه است یا خود مفهوم غض به معنای نقصان هست که مساوق با تبعیض است این اشکال به نظر ما وارد نیست.

اما اشکال دوم این است که گفته می‌‌شود آقا! حذف متعلق که مفید عموم نیست. بله، قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم، نگاه‌شان را پایین بیندازند یعنی نگاه نکنند اما به چه چیزی نگاه نکنند؟ نمی‌خواهیم بگوییم عمومش اقتضاء می‌‌کند به هیچ چیز نگاه نکنند تا بعد به قول آقای حکیم بگوییم حمل بر استحباب می‌‌شود، نه، این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که مربوط است به مسائل رجال و نساء، قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم و قل للمؤمنات یغضض من ابصارهن و یحفظن فروجهن. و لکن مهم این است که حذف متعلق مفید عموم نیست. و لذا این‌که مشهور استدلال کردند به و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن، گفتند نظر زن اجنبیه هم به بدن اجنبی حرام است بخاطر آیه یغضض من ابصارهن، ما قبول نکردیم.

جالب این است، ظاهر مشهور این است که نظر زن به وجه و کفین مرد نامحرم هم حرام است. در کتاب نکاح در عروه مسأله 51 از همان فصل نظر دارد: یجب علی النساء التستر کما یحرم علی الرجال النظر و لایجب علی الرجال التستر و ان کان یحرم علی النساء النظر. استثناء‌ نکرد وجه و کفین را.

[سؤال: ... جواب:] نخیر، واضح نیست.

حتی صاحب عروه می‌‌گوید من که می‌‌گویم بر مرد تستر لازم نیست و لکن بر زن نظر حرام است، جایی که مرد بداند که زن به او نگاه می‌‌کند، ‌نگاه حرام، باید خود را بپوشاند از باب حرمت اعانت بر اثم. اگر یک انسان زیبایی است مثل یوسف که زنان به او نگاه حرام می‌‌اندازند خب عده‌ای گفته‌اند، ‌گفته‌اند باید نقاب بزند، مثل موسی مبرقع بشود. حالا شاید یوسف مبرقع بود چه می‌‌دانیم. موسی مبرقع بشوند تا آن‌هایی که می‌‌دانند زنان به آن‌ها نگاه حرام می‌‌کنند.

ما البته اشکال داریم. در همانجا هم عده‌ای مثل امام‌، مرحوم آقای خوئی اشکال کردند؛ گفته‌اند و لو مرد بداند زن به او نگاه می‌‌کند و نگاهش هم حرام است این عرفا اعانت بر اثم نیست. ایجاد موضوع برای اثم است نه اعانت بر اثم. مثل این‌که شما خوب درس می‌‌خوانید می‌‌دانید که یکی حسودی می‌‌کند، شما خوب درس می‌‌خوانید می‌‌دانید یکی مسخره‌تان می‌‌کند یا غیبت می‌‌کند شما را چون احساس کمبود می‌‌کند می‌آید می‌‌گوید لاتنظروا الی کثرة درسه و لکن انظروا الی خیانته فی الامانة، بیچاره‌تان می‌‌کند اما اگر شما خوب درس نخوانید که او حساس نمی‌شود که، به آدم‌های کودن یا تنبل که کسی حسادت نمی‌کند. بگوییم ایجاد موضوع حسادت، ایجاد موضوع غیبت حرام است؟ این‌که اعانت بر اثم نیست که ایجاد این موضوع.

حالا اصل حرمت اعانت بر اثم باز خودش بحث دارد. بعضی‌ها می‌‌گویند دلیل بر حرمت اعانت بر اثم نیست. کار ندارم به آن بحث.

مقصود این است که مشهور به آیه غض استدلال کردند هم به لحاظ حرمت نظر مرد به زن اجنبیه هم حرمت نظر زن اجنبیه به مرد اجنبی. تنها دلیل‌شان همین است.

[سؤال: ... جواب:] بله، بلاشهوة. بشهوة که زن هم به زن دیگر نمی‌تواند نگاه کند، ‌مرد هم به مرد دیگر نمی‌تواند نگاه کند. ... مشهور می‌‌گویند یغضوا من ابصارهم یعنی ترک نظر بکنند.

و لذا ما اشکال‌مان این است که حذف متعلق مفید عموم نیست. بله زن‌ها هم نگاه‌شان را پایین بیندازند. از چی؟ از نگاه به عورت زنان دیگر. همین کافی است دیگه یا از نگاه شهوت‌آمیز به مردان. حذف متعلق مفید عموم نیست، ‌اگر گفتند الماء طهور دلیل نمی‌شود الماء مطهر لکل شیء. دوغ نجس شده می‌‌گیرد زیر شیر آب می‌‌گوید الماء مطهر، خلق الله الماء طهورا. آقا! نگفتند طهورا لکل شیء که، ‌دوغ که دیگه پاک نمی‌شود زیر شیر بگیری.

[سؤال: ... جواب:] یغضوا من ابصارهم اینجا هم نقصان تصوری دارد. نگاه‌شان را پایین بیندازند در کجا؟ و از چه چیزی؟ این حذف متعلق است، ذکر نشد، مفید عموم نیست.

پس این وجه دوم ناتمام است.

وجه سوم ذیل همین آیه است: و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن، کار به این نداریم تمام شد، و لایبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن و لایبدین زینتهن الا لبعولتهن.

گفته می‌‌شود این آیه دو مطلب را فرمود:

یکی این‌که زن‌ها خمار و روسری‌شان را، به پشت سر آویزان نکنند، ‌بیفکنند و بزنند روی سینه‌شان. بعد فرمود زینت خود را هم آشکار نکنند مگر برای محارم و شوهرشان. گفته می‌‌شود که وجوب ستر برای زن ملازم عرفی است با حرمت نظر برای مرد نامحرم. و به عبارت اخری بین حرمت ابداء زن جسد خود را نزد اجانب و بین حرمت نظر اجانب به جسد این زنان ملازمه عرفیه است.

این مطلبی است که ادعا شده و با این ملازمه عرفیه از حرمت ابداء اجنبیه جسدش را أمام الاجنبی کشف کردند حرمت نظر اجنبی را.

راجع به آیه که دارد و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن، ‌به ضم این ملازمه مطلب ثابت می‌‌شود. اما راجع به لایبدین زینتهن، این اثبات ‌وجوب ستر جسد از این ذیل که برخی مثل آقای خوئی ادعا می‌‌کنند مبتنی بر این است که زینت را ما به معنای مواضع زینت بگیریم نه خود زینت خارجی مثل گردن‌بند و الا اگر بگوییم زینت به معنای مثلا گردن‌بند است، خب گردن‌بند را به نامحرم نشان ندهند چه ربطی دارد به جسدشان؟ پس مبتنی است استدلال به این جمله و لایبدین زینتهن اولا بر این‌که بگوییم مراد از زینت مواضع الزینة است و ثانیا بگوییم مراد از مواضع الزینة کل جسد زن است. بعد آن ملازمه بین حرمت ابداء و حرمت نظر را ضمیمه کنیم مطلب را صاف کنیم. حالا راجع به ملازمه بحث خواهیم کرد، مهم این است که از این آیه و لایبدین زینتهن حرمت ابداء زن جسدش را نزد نامحرم بفهمیم.

به نظر ما ظاهر زینت خود زینت خارجیه است و لکن ابداء زینت نکنید، ‌این عرفا اعم است و شامل این می‌‌شود که مواضع زینت را هم ابداء نکنید.

آقای خوئی فرموده زینت مراد از آن خود جسد است. چرا؟ برای این‌که این النگو و این گردن‌بند زن حرام است به او نظر بشود، خب می‌‌رود در طلافروشی می‌‌گوید آقا!‌ این را وزن کن می‌‌خواهم بفروشم، طلافروش چشمانش را ببندد بگوید خانم! این گردن‌بند زینت شماست و لایبدین زینتهن الا لبعولتهن، مردم می‌‌خندند می‌‌گویند این گردن‌بند که ابدائش حرام نیست. آقای خوئی فرموده این قرینه می‌‌شود بر این‌که مراد از زینت مواضع الزینة است. روایات هم که تفسیر کرده زینت را به مواضع زینت. فرموده ما دون الخمار من الزینة و ما دون السوارین من الزینة.

این فرمایش آقای خوئی ناتمام است. برای این‌که زینت خارجیه یک وقت وصل به بدن زن است‌، این تحریکش بیشتر است تا این‌که در کیفش باشد. این را نمی‌شود بین‌شان تلازم گرفت. شاید شارع حرام کرده. گردن‌بندش را هم زن نشان ندهد به نامحرم وقتی که در بدنش هست چون این نامحرم احساس دیگری به او دست می‌‌دهد. کفش زنانه در کفش فروشی زنانه این تحریک نمی‌کند اما شما فرض کنید یک زنی با این کفش وارد یک مجلسی بشود، خب قطعا همان کفش هم نگاه به آن تحریک‌آمیز است. به این می‌‌گویند منبه شرطی، بازتاب شرطی. یعنی منتقل می‌‌شود ذهن از این به چیز دیگر و به ملازم‌ها تحریک می‌‌شود.

پس این فرمایش ایشان تمام نیست. ظاهر زینت همان النگو و گردن‌بند و این‌ها است. و لکن عرفا وقتی می‌‌گویند این‌ها را نشان ندهید ملازمه عرفیه دارد که مواضع این‌ها را هم نشان ندهید. گردن‌بند را نشان ندهیم اما خود گردن را نشان بدهیم؟ این عرفی نیست. ولی نه این‌که معنای لایبدین زینتهن لایبدین مواضع الزینة باشد. اتفاقا در روایت زینت را هم به مواضع زینت معنا کرده که آقای خوئی اشاره کردند، در صحیحه فضیل بود می‌‌گفت ما دون الخمار من الزینة و ما دون السوارین یا در معتبره مسعدة بن زیاد بود که ما تظهر المرأة من زینتها قال الوجه و الکفین و لکن یک روایاتی هم داریم زینت را تطبیق کرده بر خود زینت خارجیه. در روایت قاسم بن عروه از زراره دارد که: الزینة الظاهره الکحل و الخاتم. در روایت ابی بصیر دارد که لایبدین زینتهن الا ما ظهر منها الخاتم و المسکة و هی القلب یعنی دست‌بند یا النگو، ‌سوار.

[سؤال: ... جواب:] مادون الخمار من الزینة و ما دون السوار. ... ما دون یعنی زیر روسری دیگه. ... بهرحال مواضع زینت را گفته ما دون السوار من الزینة ما دون الخمار من الزینة.

پس به نظر ما آیه هم مواضع زینت را می‌‌گوید هم خود زینت را.

[سؤال: ... جواب:] ظهور خود آیه این است و لو از باب ملازمه عرفیه بین حرمت ابداء زینت با حرمت ابداء مواضع زینت. آخه متفاهم عرفی این است: می‌‌گویند گردن‌بندت را به نامحرم نشان ندهد، گردن‌بندش را باز کند سینه لختش را نشان بدهد بگوید چشم گردن‌بندم را که نشان ندادم.

اشکال مهم ما به آقای خوئی این است که آقا! و لایبدین مواضع زینتهن، قبول، ‌حالا به برکت روایت این را می‌‌گوییم، ‌استظهار از آیه می‌‌کنیم، ‌حرفی نیست اما مگر تمام جسد زن مواضع زینت است؟ قدمین مواضع زینت است؟ آخه کی را دیدید که در انگشر به پایش بکند.

[سؤال: ... جواب:] خلخال فوق قدمین است، بالای قوزک پا خلخال بود که نیفتد و الا هر روزی شوهر بدبخت این زن خلخال‌دار خلخالش می‌‌افتاد باید بروند یک خلخال دیگر بخرند. چه جور النگو بالاتر از این مفصل هست، ‌خلخال هم بالاتر از مفصل پا بود. خود قدمین که جزء مواضع زینت نیست.

حتی شکم، کمر، این‌ها جزء مواضع زینت نیست. ولی عرف وقتی مواضع زینت، سینه را می‌‌گوید نشان نده دیگه بیایی بگویی شکم جزء مواضع زینت نیست می‌‌خندند به شما که بگویی او را می‌‌شود نشان داد، ‌او فحوی عرفی است. اما قدمین چطور؟

[سؤال: ... جواب:] قسمت منحر، زیر چانه، آنجا که مواضع زینت نیست، مواضع زینت روی سینه است که سینه‌بند و گردن‌بند و این‌ها آویزان می‌‌شود. کسی گردن‌بندش را که نمی‌چسباند به گلویش که خفه بشود، او مواضع زینت نیست عرفا. آیه اطلاق دیگه نخواهد داشت. ... ما دون الخمار یعنی زیر روسری، ما دون الخمار من الزینة. شما ما دون الخمار را پایین‌تر از خمار معنا می‌‌کنید، ‌آن وقت می‌‌دانید معنایش چیه؟ معنایش این است که زیر خمار را نگوید، زیر خمار من الزینة نیست، ‌ما دون الخمار یعنی روسری که تا سینه‌اش می‌آید این هیچ، پایین‌تر از سینه‌اش که ما دون الخمار است من الزینة. این عرفی نیست. ما دون الخمار یعنی خود آن موی سر که زیر روسری می‌‌ماند. ... خود ما دون الخمار را گفت من الزینة نه زینتی که در ما دون الخمار است. ... ما دون الخمار زیر خمار است. ... ما که می‌‌گوییم بله، منتها روایت را که ما اشکال نمی‌کنیم، ما دون الخمار من الزینة یعنی آنچه را که روسری آن را می‌‌پوشاند. ما اشکال نداریم اما قدمین چطور؟ ... خود قدمین، با پای لخت، یعنی با قدمینی که نپوشیده زن می‌آید پیش برادرشوهرش حرام است یا حلال؟ مرحوم تبریزی در ذهنش این بود که سیره بوده اما فتوی نمی‌داد، می‌‌گفت سیره بوده، خیلی مراعات نمی‌کردند که این سیره هم برای ما ثابت نیست در قدمین. اطلاقی پیدا کنیم که در موارد مشکوک به این رجوع کنیم. و الا موارد متیقن که دلیل نمی‌خواهد، روشن است که حرام است کشفش و نظر دیگران به آن.

اما ملازمه: آیا بین حرمت ابداء و حرمت نظر ملازمه است؟ پس چرا زنانی که اذا نهین لاینتهین، ‌زنانی که النساء المبتذلات اذا نهین لاینتهین، واجب است بر آن‌ها حجاب اما بر دیگران وقتی می‌‌بینند آن‌ها بی‌حجاب هستند نظر حرام نیست، ‌چه جور شما می‌‌گویید ملازمه است بین حرمت ابداء و حرمت نظر؟ حرمت ابداء بر نساء مبتذلات اللاتی لاینتهین اذا نهین، ‌حرمت ابداء هست، ‌وجوب ستر هست اما حرمت نظر بر دیگران نیست؟ گفته می‌‌شود که چه جور شما ادعا ملازمه می‌‌کنید بین این دو در حالی که ملازمه بین این دو نیست.

تامل بفرمایید ببینیم این اشکال وارد است یا نه.